

درک ارتباط با خدا

• یکی از مشهورترین آموزه‌های دینی ما در زمینه «معرفت نفس»، این روایت زیبای نبوی است که هر کس خود را بشناسد، خدا را خواهد شناخت.^۱ هرگاه سخن از معرفت نفس، در حوزه‌های مختلف به‌میان می‌آید، می‌توان از این کلام نورانی استفاده کرد، به آن ارجاع داد و از آن خوشه‌چینی نمود. ما نیز سخن را با توجه به این روایت نورانی، با این پرسش آغاز می‌کنیم که کدام معرفت و شناخت نسبت به نفس است که زمینه‌ساز شناخت خدا می‌شود؟

• با تأملی کوتاه در خصوص روابطی که با دنیای پیرامون خود برقرار می‌کنی، متوجه می‌شوی که انواع مختلفی از ارتباط را با انسان‌ها و اشیاء اطراف خودت تجربه می‌کنی که هر کدام ویژگی و

انواع «ارتباط» با اطرافیان

۱. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (بهار الانوار، ج ۲، ص ۳۲). این روایت علاوه بر پیامبر اکرم (ص) از امیرالمؤمنین (ع) هم نقل شده است.

مختصات خاص خود را دارند. اولین رابطه‌ای که در زندگی تجربه می‌کنی، رابطه با پدر و مادر است. بعد از مدتی رابطه با برادر و خواهر و اقوام، بعد از آن رابطه با رفیق است که در سنین نوجوانی به خوبی آن را حس می‌کنی. پس از مدتی نسبت به جنس مخالف خود حساس می‌شوی و به دنبال کسی از جنس مخالف می‌گرددی که با او ارتباط برقرار کنی که این رابطه به شکل ازدواج تجلی پیدا می‌کند.

• بعد از زندگی مشترک رابطه جدیدی را کشف می‌کنی و آن رابطه با فرزندان است. این هم یک رابطه است. همسرت سر جای خودش، پدر و مادرت سر جای خودشان، رفقایت سر جای خودشان، اما ارتباط با فرزندان، ارتباط دیگری است. شما وقتی با پدرت ارتباط برقرار می‌کنی، خیلی متفاوت است با زمانی که با بچه‌ات ارتباط برقرار می‌کنی. همه‌شان را هم دوست داری. یعنی این تفاوت در ارتباط به دلیل دوست داشتن یکی و دوست نداشتن دیگری نیست.

• آیا تا به حال ارتباط با معلم را کشف کرده‌ای؟ چه معلمی که دوستش داشته باشی، چه معلمی که از او حساب ببری. بالاخره ارتباط با معلم هم در عالم ارتباطات انسان، یک نوع ارتباط است. می‌توان در هر کدام از این ارتباطها مقداری دوست داشتن ریخت، مقداری عشق ورزید، مقداری احساسات خرج کرد، البته هر کدام به گونه‌ای. انسان با همسرش یک نوع ارتباط احساسی و عاطفی دارد، با همسایه‌ها نوع دیگری ارتباط دارد، با پدر و مادرش نوع

دیگر و با بچه اش هم یک نوع دیگر.

تفاوت ارتباط
با دختل و
ارتباط با
دیگران

اما در عالم، یک ارتباط هست که اگر بخواهی به صورت طبیعی سرت را پایین بیندازی و زندگی را بکنی، آن ارتباط به صورت تصادفی شکل نمی گیرد. پیدا کردن و تجربه این ارتباط خیلی سخت است. باید برایش ریاضت کشید. شما به سادگی پس از مقداری رشد کردن، احساس کردی که به رفیق نیاز داری، اما اگر بخواهی به صورت طبیعی خودت را رها کنی، هیچ گاه نیاز به یک نوع ارتباط را در خودت احساس نمی کنی؛ آن هم ارتباط با خداست.

ارتباط با خداوند، ارتباط با موجودی فعال

«دو طرفه» بودن
ارتباط با خدا

رابطه انسان با خداوند متعال، بر خلاف تصور برخی که آن را یک رابطه یک طرفه می دانند، رابطه ای کاملاً دو طرفه است. برخی تصور می کنند خدا مثل یک زیارتگاه و ضریحی است که ثابت سر جای خودش ایستاده و هر گاه ما اراده کردیم به سمتش می رویم و اگر به سمتش نرفتیم از او فاصله می گیریم. در حالی که خیلی وقتها ما اراده می کنیم که به سمت او برویم ولی خدا راه نمی دهد، بعضی وقتها هم ما اصلاً نمی خواهیم به سمت خدا برویم ولی او به دلیلی ما را به سمت خودش می کشاند.

خیلی ها تصورشان این است که «خداوند متعال بالاخره در یک جایگاهی قرار دارند و ما هر وقت دلمان خواست می توانیم به او مراجعه کنیم و هر چه هم خواستیم می توانیم برای او ارسال کنیم و او هم دریافت خواهد کرد.» اینها خداوند متعال را موجودی بی تحرک

و کاملاً منفعل تصور می‌کنند. ممکن است آنها این حرف‌ها را بر زبان جاری نکنند، اما در واقع چنین تصویری را دارند. در حالی که خداوند متعال خیلی فعال‌تر از انسان‌هایی است که در اطراف شما هستند.

▪ شما وقتی می‌خواهی از کسی آدرس پیرسی، از هر کسی سؤال نمی‌کنی. سعی می‌کنی از کسی پیرسی که در جواب مثلاً نگوید: «نمی‌دانم» یا «نمی‌خواهم جواب بدهم» یا «اصلاً وقت ندارم» و رد شود و برود. در همین ارتباط ساده هم شما یک ارزیابی و روانشناسی اجمالی انجام می‌دهی که از که پیرسم؟ چه کسی بهتر جواب می‌دهد؟ به طور کلی شما هر وقت بخواهی با کسی ارتباطی برقرار کنی، یک پیش‌بینی اجمالی از نحوه برخورد او انجام می‌دهی. در ارتباط با خداوند متعال هم باید همین جور باشد.

▪ وقتی می‌خواهیم با خدا برای عبادت گفتگو کنیم، باید ببینیم که الان ما را تحویل می‌گیرد یا نه؟ نه اینکه خداوند مثل آدم‌هایی باشد که الکی غضبناک یا خوشحال می‌شوند، و باید حالشان سر جایش باشد تا پیش آنها بروی، نه، ناراحتی و خوشحالی خداوند روی حساب و کتاب و ضوابط و قواعدی است که در جای خود باید بررسی شود. فعلاً موضوع سخن ما این است که خدا «فعال» است و نباید او را موجودی «منفعل» قلمداد کنیم. ولی خیلی از اوقات ما به اندازه انسانی که در مقابل ما فعال است هم روی خدا حساب باز نمی‌کنیم.

▪ به طور کلی در هر ارتباطی با خدا، و به صورت جزئی و خاص

رابطه با خدا،
رابطه با یک
موجود «فعال»

نیاز به «اذن» در
ارتباط با خدا

در عبادت، باید خداوند متعال اذن و اجازه داده باشد. این چنین نیست که هر لحظه بتوانی هر اراده‌ای را اعمال کنی. فرقی نمی‌کند، چه برای خوب شدن و چه برای بد شدن، نیاز به اجازه او داری. ممکن است از این حرف تعجب کنید ولی خدا اجازه سقوط را هم به هر کسی نمی‌دهد.

• اگر به رابطه با خدا این‌گونه نگاه کنیم، ارتباط و گفتگو با خدا خیلی جذاب می‌شود. قبل از نماز درباره نماز با خدا گفتگو کنیم و از او بخواهیم که ما را بپذیرد و اذن ورود به حریم کبریایی‌اش را بدهد، بعد از نماز هم درباره نماز با خدا گفتگو کنیم. همان‌طور که در هنگام ورود به حرم مطهر ائمه (ع) از آنها اذن دخول می‌گیریم و معتقدیم که آنها حی و زنده هستند، قبل از ورود به نماز هم کسب آمادگی کرده و درباره نماز با خدا صحبت کنیم. برخی دعاهایی که از معصومین رسیده و خواندنش قبل و بعد از نماز توصیه شده نیز به نوعی، گفتگو با خدا و ایجاد آمادگی برای ورود به نماز یا گفتگو درباره نمازی که خوانده‌ایم است.

لزوم تلاش برای برقراری ارتباط صحیح با خداوند

تلاش برای
پیدا کردن نیاز
به ارتباط با
«رب العالمین»

• از سوی دیگر، علاوه بر داشتن تلقی درست از خداوند، باید به شکل‌گیری درست ارتباطمان با خدا هم توجه کنیم. خداوند متعال «ربّ» ماست و ما باید تلاش کنیم تا نیاز به ارتباط با «ربّ العالمین» را در خود پیدا کنیم. پیدا کردن این نیاز کار زیاد دشواری نیست، ولی کمی زمان‌بر است.

• ما نیاز داریم که کسی به ما محبت کند، این نیاز را زود می فهمیم. ما نیاز داریم کسی ما را پناه دهد، این نیاز را هم زود می فهمیم. ما نیاز داریم کسی که قدرت بالایی دارد از ما پشتیبانی کند، این نیاز را هم خوب می فهمیم. ما نیاز داریم کسی در ناامیدی به ما امید دهد، این نیاز را هم زود می فهمیم. اما اینکه ما نیاز داریم کسی را پرستیم، نیازی عمیق تر است و باید مقداری کار کنیم تا به این نیاز برسیم.

• اگر به این نیاز برسیم پس از مدتی می پرسیم: «چه کسی ارزش پرستیدن را دارد؟» یعنی به دنبال معبودی می گردیم که او را پرستیم. دل ما خیلی از اوقات برای «کسی» تنگ می شود که علی القاعده آن کس باید خدا باشد. اما دل ما باید برای «پرستیدن» خدا تنگ شود. اگر دلمان برای پرستیدن خدا تنگ شد، خدا را پیدا می کنیم. مثل جوانی که دلش برای ازدواج تنگ شده و بی قرار ازدواج است. اگر احساس نیاز به ازدواج در یک جوان پدید بیاید، کم کم طرف خودش را هم پیدا خواهد کرد. کم کم این نیاز به او آدرس خواهد داد.

دلتنگ شدن برای
«پرستیدن» خدا

• ما باید نیاز به پرستش را بیدار کنیم نه نیاز به ویژگی های دیگر را. این کار، کمی سخت است. به همین دلیل زمانی که به بعضی می گویی: «بیا نماز بخوان!» می گوید: «برای چه بخوانم؟» می گویی: «برای مناجات کردن با خداوند متعال.» می گوید: «خب حالا بدون نماز مناجات کنم چه می شود؟» چنین شخصی هنوز نیاز به پرستش را درک نکرده است، اما نیاز به نجواکردن با یک بزرگ تر را درک کرده. اگر نیاز به پرستش را هم درک می کرد می گفت: «من دوست

لزوم بیدار
کردن «نیاز به
پرستش»

دارم با کسی مناجات کنم و او به من دستور بدهد تا من دستور او را اجرا کنم.» اگر نیاز به پرستش در من بیدار شود می‌گوییم: «دوست دارم خدایی داشته باشم که مرا پشتیبانی کند، من با او مناجات کنم، مهربان باشد، پناهم دهد، و حتی اگر دستور داد و انجام ندادم مرا مجازات کند!»

«ارتباط تو با خدا؛ ارتباط یک «عبد با مولا» است. به خاطر همین ارتباط است که انسان خود را به عنوان عبد می‌شناسد. لذا اگر گفتند انسان چیست؟ انسان کیست؟ تو به عنوان یک انسان خود را چگونه شناخته‌ای؟ چگونه یافته‌ای؟ آن وقت می‌رسی به این نکته که می‌گویی: «من یک عبد هستم.»